

دوستان زیادی مرتباً می پرسند که چرا نگارنده در برنامه های صدای آمریکا شرکت نمی کنم که بردی زیاد در درون و برون دارد؟ در پاسخ به این گرامیان باید بنویسم، جدای از اینکه من اخلاقاً برآستی هیچ در پی مصاحبه و مطرح شدن و کسب نام نیستم، اگر هم می خواستم مرا به آن رسانه راه نمی دادند. افرادی مانند مرا به خیلی جا ها راه نمی دهند. چون، ما هم گذشته ای پاک و بی خیانت و اشتباه داریم، هم بی تربیت هستیم و از سرنگونی سخن می گوئیم و هم اینکه از خاتمی و خاتمی چی ها و آخوند کدیور و ابراهیم یزدی و سروش ها... خوشمان نمی آید.



از همه ی اینها هم بد تر اینکه ممکن است خدای ناکرده ما نام احمدی نژاد شاگرد حلبی ساز را بی پیشوند "آقای دکتر" بر زبان آوریم، خامنه ای را بی پیشوند آیت الله مورد خطاب قرار دهیم و یا به هنگام نام بردن از محسن رضایی، زبانم لال، یادمان برود که پیشوند های "آقای تیمسار سرلشکر دکتر" را بکار ببریم و این مصیبتی بزرگ برای صدای آمریکا باشد. از همان بچه چوپان تروریست دکتر شده که در حال حاضر تحت تعقیب اینترپول، پلیس بین المللی است.

صدای آمریکا در تیول حجت الاسلام سید علی رضا نوری زاده و رفقای او است گرامیان من. تریبون در آنجا در اختیار کسانی است که هزار خطا و خیانت در پرونده سیاسی خود دارند، نه افرادی چون من که پیش از این قادسیه دوم هم می دانستم که ایران به سوی کدام جهنم دره ای می رود و بدان دلیل هم، حتا پیش از انقلاب هم ضد انقلاب بودم.

در آن رسانه « صدای آمریکا » از همه ی مفاخر علم و ادب و هنر و بزرگان سیاست جهان می توان تنها با نام خودشان یاد کرد؛ همچون لینکلن و پاستور و ولتر و گاندی و اشتراوس و بنتون و رامبراند و مارتین لوترگینگ و ماندلا و رزولت و آیزنهاور و بوش ...، اما در جلو نام احمدی نژاد و الله کرم و انبارلویی اگر واژه ی "دکتر" را نگذارید، بی احترامی است. ضمناً ممکن هم هست که ما بی تربیت ها نقدی کوچک از قطع دست و پا و تازیانه و چشم در آوردن به عمل آوریم و این به تریج قبای بعضی از این قمه زن ها و سربران بر خورد و دین ستیزی محسوب شود.

آنجا دکتر نوری زاده می تواند فضل فروشی کند که بیست و نه سال است همچنان شبانه روز از کرامات و بزرگی های شیوخ سربر سخن می گوید و از عشق عمیق سربران دزد و متجاوز این رژیم به ایران. سید اولاد پیغمبری که باور داشته باشد که بقول خودش از "مرحوم مطهری" متفکری بزرگتر و ایران دوست تر و آزادی خواه تر در ایران وجود نداشته، یعنی از همان شیخ ضد ایرانی و فحاشی که به دلیل برگزاری سنت های نیاکانی چون چهارشنبه سوری و نوروز، ما و نیاکانمان را به روشنی "خر های بیشعور" می خواند و فایل صوتی این اهانت های مستهجن و چهارپاداری آن آخوند مرتجع، در صد ها سایت اینترنتی قابل شنود است.

همینجا اینرا بار دیگر هم بیاورم که مرادم ابدآ شخص خودم نیست. زیرا بی اینکه تعارف کرده یا خودم را لوس کنم، چند سالی است که بطور کلی عطای هر چه مصاحبه است را به لقایش بخشیده ام و تنها ارتباطم

با هم میهنانم از راه همین نوشتن است. این راه ارتباطی را هم، هم دوست می دارم، هم پرفایده تر و ماندگار تر می دانم و هم تأثیر گذار تر. پس، اگر آنان حتا از من دعوتی هم بعمل آورند، نخواهم پذیرفت.

اصولاً با آن سیاست محافظه کارانه و اکتفا کردن صرف به گفتن اخبار بدبختی ها و تفسیر نگونبختی مردم ایران، از دید من همان حجت الاسلام سید علی رضا نوری زاده هم به درد آن دستگاه می خورد که با معرکه گیری های بدون محتوا و بی بخار خود همچنان مردم غافل و گرفتار را با داستانسرایی های تکراری و ملال آور سرگرم سازد نه من. یا محسن سازگارا و شیخ علی افشاری ... بی داشتن هیچ برابندی از اینهمه داستانسرایی های ملال آور حوزوی، بی ارایه ی اندیشه ای نو، نشان دادن راهی و هدفی حتا در لفافه و غیر مستقیم

صلوات خود محمد و آل محمد بر زنده و مرده ی این شیخ نوری زمان ما باد که در طول این چند ساله با دفاع مداوم از سربران رژیم در کیهان لندن و صدای امریکا و معرکه گیری های شخصی خود، سرانجام کاری کرده بجای اینکه ما از این سربران طلبکار باشیم که هستی و کشور ما را با امام و انقلاب شوم و ضد ایرانی خود برباد دادند، ما احساس گناه و بدهی کنیم.

حال ما باید خجالت بکشیم که مثلاً چرا آقای دکتر سازگارا (پایه گذار سپاه پاسدارن و فدایی خمینی) به زندان رفته، چرا آقای حجاریان (پایه گذار شکنجه گاههای رژیم) بوسیله رقبای سربرش ترور شده، چرا گنجی مرید و پاسدار خمینی اعتصاب غذا کرده و یا برای چه آقای موسوی خوئینی های حزب الهی بوسیله همپالکی های دیروز خود دستگیر شده ... و یا مثلاً چرا فلان روزی نامه هاشمی رفسنجانی دزد و جنایتکار بسته شده و سردبیر آن بیکار گشته است.

یعنی حال ما قربانیان و هستی باختگان شرمنده ی قاتلان هم میهنان و عمر و جوانی و هست و نیست خود گشته ایم نه آن قاتلان و مریدان جان برکف دیروز و حتا حال روح الله خمینی. حجت الاسلام نوری زاده آن اندازه برای این سربر ها و لمپن های دیروز تبلیغ کرده که بسیاری از آدمهایی چون من که از روز نخست هم از خمینی و آن فتنه ی کثیف او نفرت داشتیم و جزای آنها هم داده و همه ی جوانی و زندگی و کشورمان برباد رفته، اصلاً دیگر یادشان نمی افتد که از خود بپرسند آخر ما چه بدهی به این بچه پاسدار های دیروز و هنوز حزب الهی داریم!؟

اینها که آقای نوری زاده برایشان یقه می دراند از دید من گر چه هنوز هم چندان تغییری نکرده اند، اگر هم کمی متحول شده باشند و راستی در کارشان باشد، باز قربانی جهل خود شده اند نه ما. یعنی اگر زندان رفتند از نابخری خودشان بوده. چشمشان کور، می خواستند ایرانسوزی نکنند تا کشور و مردم و خود را به نیستی کشند.

آخر مثلاً من و ما چه بدهی به آقای امیر انتظام داریم که خود از ایران سوزان درجه یک و یاران خمینی و سخنگوی دولت قادسیه دوم بوده. او پس از اینکه دانسته چه غلطی کرده، کمی نادم گشته و بوسیله رفقای دیروزش زندانی گشته. زندانی که او کشیده، پس دادن کمی از کفاره گناه ضد میهنی خود وی بوده نه جرم و خطای من و مای قربانی چون او. ایشان باید همچنان از ما خجالت بکشند نه ما قربانیان از ایشان.

این جناب هر روز هم برای ما یک متفکر و آزادی خواه و سوپرستار از این بچه پاسدار ها می سازد. روزی از سعید حجاریان لات و لمپن، روزی از روضه خوانی چون خاتمی شیاد و ضد ایرانی و

نزدیکترین سرسپرده و نوچه خمینی، روزی از موسوی خوئینی های مورد تأیید شورای نگهبان و روزی هم حتا از منوچهر متکی سربر و بی آبرو و پسمانده که با جوراب عنابی و کفش کتانی در نشست های بین المللی شرکت می کند. امروز هم که نوبت به احمد زید آبادی رسیده که آدمی وقتی مصاحبه او را گوش می کند، برآستی این احساس را پیدا می کند که گویی در بهترین حالت هم یک فراش مدرسه و یا لبنیات فروش دارد در زمینه فرهنگ و سیاست سخن می گوید.

من یکبار دیگر هم این را در یکی از نوشته هایم آورده ام که نود در صد اینها که امروز در داخل کشور رجال سیاسی و روزنامه نگار و روشنفکر و نویسنده و تحلیلگر... به حساب می آیند، آدم های بی مقدار و کم مایه ای بیش نیستند. همگی اینها شخصیت های برجسته ی جمهوری اسلامی هستند نه مردم ایران. زیرا جمهوری اسلامی با سیاه کردن روزگار اندیشمندان و روشنفکران و سیاسی های خوشفکر و آگاه ایران، باعث فرار آنان شده و از این رو است که حال دور به دست افراد بی مقداری چون عیسی سحر خیز ها و رجبعلی مزروعی ها و ابطحی ها و زید آبادی ها و قوچانی ها ... افتاده، ورنه اینها اصلاً شکل این حرف ها نیستند

در یک ایران آزاد که برای تمامی ایرانیان امکان کار و زندگی وجود داشته باشد، این چهره های به اصطلاح برجسته ی فرهنگی و سیاسی و حقوق بشری جمهوری روضه خوان ها، در بهترین حالت هم حتی شغلی بهتر از بایگان در یک شرکت تخلیه چاه نمی یابند. مدارک تحصیلی سطح و روشنفکری و افکار اینان در برابری با خرد و اندیشه و شخصیت بسیار نازل و مبتذل همان دکتر احمدی نژاد ها و دکتر شمقدری ها و دکتر الهه کولایی ها و دکتر انبارلویی ها ارزشمند است نه اینکه اینان برآستی کسی باشند.

در این میان تنها تأسفم از آقای دکتر کامبیز محمودی است! فردی با آن پیشینه ی دراز و درخشان که توجه ندارد امروز اولویت کار مردم هستی باخته ی ایران، شنیدن و تفسیر اخبار تجاوز به جان و مال و ناموس خود نیست. تفسیر کردن اخبار نگونبختی و اسارت هم میهنان و دزدی و تجاوز و شکنجه و کشتار آنان وسیله این رژیم، چه گره ای را می تواند از مشکلات ایشان باز کند آخر!

اگر مراد آگاه کردن مردم است، از دید من که هیچ کس و نهاد و گروهی چون خود مردم ماهیت این نظام را نمی شناسند، به و یژه مردم درون کشور که خود هر روزه دهها بار با چشم و گوش خود شاهد این فجایع هستند. در درون آن جهنم هم خود بیش از هر کسی این ظلم ها و توهین ها و جنایات را با پوست و گوشت و استخوان خود لمس و حس می کنند.

صدای آمریکا البته تنها یکی از رسانه های مهم است که در های خود را بر روی مبارزان راستین قفل کرده. چه که دیگر رسانه های مهم هم آن بخش اندک را که برآستی خواهان آزادی و سرفرازی میهن خود هستند کاملاً تحریم کرده اند. برای همین هم شوربختانه کاری از دست میهن پرستان راستین بر نمی آید. عدم وابستگی میهن پرستان، تهیدستی، فقدان امکانات و همین راه نداشتن به رسانه های بزرگ است که مبارزان راستین را افلیج و زمینگیر کرده، ورنه این نظام خیلی پیش از اینها باید به درک واصل می شد.

در این فضای شلوغ و مسموم و در میان اینهمه شیاد و شعبده باز سیاسی و میهن فروش و باند های مافیایی رسانه ای، اصولاً آن دسته که صدای شان از همه کمتر به گوش مردم می رسد، اتفاقاً همانا مبارزان راستین هستند. مردم ما هم از این روی تقریباً تنها شیادان را مرتباً در رسانه ها دیداری و شنیداری دیده و شنیده و ایشان را مبارزان راستین می پندارند، نه آن انسانهای راستگو و درستکردار را

که اصولاً به وسیله باند های مافیایی رسانه ای بایکوت کامل گشته اند. به همین سبب هم مبارزه ای درست و هدفمند و همه گیر در ایران وجود ندارد.

دور، دور ارباب سالوس و شعبده بازان سیاسی است. حال همه ی امکانات در دست هم آنانی است که بالاخره در درازای چند سال موفق شده اند که شنیدن اخبار برباد رفتن شرف و ناموس این مردم را به عنوان مبارزه ی سیاسی جای اندازی کنند. بگونه ای که این ملت اینک، شنیدن اخبار چگونگی برباد رفتن شرف و ناموس خودشان را مبارزه ی سیاسی می انگارند، و روایتگران این ننگ ها و بی آبرویی ها را هم مبارزان بزرگ سیاسی.

این دسته، حال مردم ما را به شنیدن اخبار هر چه زیاد تر از هستی ساقط شدن و هر چه بیشتر برباد رفتن شرف و ناموس شان کاملاً معتاد کرده اند. نام این پروسه ی پیروز سازی و گسترش لابلایگری و بی غیرت را هم گذارده اند « افشاگری » و مبارزه ی متمدنانه مدنی و به دور از خشونت !!!

مردم ما اینک به همین دلخوش اند که مثلاً بدانند چگونه کسانی به نوامیس شان تجاوز می کنند، چطور اوباش نقاب پوش در کوی و برزن زنان و دختران نازنین شان را مورد زشت ترین توهین قرار می دهند و ایشان را فاحشه خطاب می کنند، چطور جوانان شان اعدام می شوند، پروسه معتاد سازی جگر گوشگان شان چگونه اجرا می شود، احمدی نژاد با چه بی حیثیتی آبرو و نام نیک آنها را به لجن می آلود، این چپاولگران ضد ایرانی از چه راههایی هست و نیست شان را به تاراج و یغما می برند و چگونه میهن شان در حال نابودی است.

این مفسران خبر و افشاگران و تحلیلگران ... فضا را آنگونه آلوده ساخته اند که حال هر نقد کوچکی از این ایدئولوژی جنایت گستر حاکم بر کشور ما، هر سخنی از ایستادگی و مبارزه و کوچکترین حرفی از گوشمالی دادن این اوباش جنایتکار اشغالگر ایران، دین ستیزی و بی تربیتی و فحاشی و خشونت طلبی به حساب آید.

مرتباً هم به مردم گفته می شود که ما به دنبال انقلاب نیستیم، ما حتا شکستن شیشه ی یک پنجره را هم نمی خواهیم، نباید هیچ کاری با باور های مردم داشت و هر گونه کاری جز وراجی بی پایان و نتیجه را هم که به عنوان عملی غیر متمدنانه در میان مردم جای انداخته اند، و سر آخر هم روشن نیست که بی مبارزه ی هزینه دار و بدون مقابله کردن با نظامی بدین وحشیگری و حتا بی هیچ نقدی از این مانفیسست جنایت که رژیم تمامی این جنایات را در چهارچوب احکام آن انجام می دهد، آخر چگونه می توان کشور از دست این چاقوکشان و قاتلان بی رحم پس گرفت؟! /! امیر سپهر